



گزارشی درباره امید به زندگی و زنده نگه داشتن آن

آدمی به امید زنده است؟ یا آدمیزاد به امید آدمیزاد است؟



ناامیدی را نمی شود به صفر رساند اما می شود به گسترش امید در دل ها کمک کرد.

سمیه ملاتبار
نویسنده

ما امیدوارکننده ترین جمله های زندگیمان را بعد از زیارت امین الله گفته ایم: و عوائد المزیذ متواتره... و مناهل الظماء مترعه. این روزها همه آن امین الله ها از پیش چشم مان می گذرد و باورمان نمی شود که در ابتلاها، تنها باشیم.

ما مادرها و زن ها ناگهان مأمور به نگره داشتن حد خوف ورجا، ترسند و همزمان حفظ روال شیرین زندگی شده ایم. وجهی از خدا را باید در خودمان به نمایش بگذاریم. آماده برای این جلوه نبودیم ولی بعد از این تمرین ها لابد هراس و امید در ما ملکه می شود.

حبیبه مادر دیگری می گوید: ما دائم دنبال رشد و آگاهی برای انسان و والد خوب بودیم. کلی کلاس رفتیم تا یاد بگیریم به بچه هایمان تاب آوری یاد دهیم، تا مثلاً وقتی برادرش شکلاتش را برداشت، بلد باشد صبر کند. رفتیم تا یاد بگیریم با چه اصولی می شود فرزندان شاد تربیت کرد که وقتی کافه و شهربازی می بریمشان شاکي نباشند. در اتاق پراز اسباب بازی شان شاد باشند و از تولد تم دارشان، راضی. کلی کارگاه مادر و کودک رفتیم چون تربیت کار راحتی نیست. تازه فقط اینها نیست؛ برای توسعه فردی خودمان هزینه کردیم که یاد بگیریم

گاهی فکرمی کنم کل زندگی چیزی جز این نیست، لحظه های تلخ و شیرینی که درهم تنیده شدند و با گذشت چند ساعت یا چند روز یا چند سال، جایشان را با هم عوض می کنند. سهم آدم ها از هر روزی که می آید ترکیب بی انتهای است از هزار احساس متفاوت اما فصل مشترک تمام این عواطف انسانی در یک چیز خلاصه می شود: امید. همیشه همین بوده. امید به فردا است که آدمیزاد را پیش می برد. در زبان انگلیسی یک لغت جذاب وجود دارد به نام «ویژن». معادل فارسی درست و حسابی ندارد. شاید بشود گفت تصویر ذهنی مثلاً؛ هرچه که هست با امید و آرزو فرق دارد. ویژن درباره چیزهایی نیست که دوست داری اتفاق بیفتد؛ ویژن درباره چیزهایی است که ایمان داری اتفاق می افتد. فقط باید برایش جان بکنی و از خواب شب و خوراک روزت بزنی و از همه مهمتر به خودت باور داشته باشی که از پیش برمی آیی. از قدیم گفته اند که آدمیزاد به امید زنده است. اما انسان با امید زنده نیست، انسان با امید، انسان است. آدمیزاد امیدوار است و می داند امید نباید بمیرد. ما زندگی کردن را دوست داریم؛ چیزهایی که امیدمان را به زندگی بیشتر می کنند را بیشتر. شما را کدام امید و خوش بینی، سرپا نگه می دارد؟ امید و نشاط زندگی را چگونه تقویت کنیم؟ همه امید شما به چیست؟ به کیست؟ آیا می توان در امور ناتمام باقی مانده در تاریخ به جست و جوی امید و آرامش پرداخت؟ امروز چقدر امیدوار بودید و چقدر به جاهایی که امید برده اید؟

و زهرآلودی بچه ها تزیق می کنند. اصلاً آن همه والدگری بلد شدیم، آن همه کارگاه و کلاس تربیت کودک ثبت نام کردیم، آن همه نگران جای آبله مرغان و خس خس سینه و دندان لک برداشته فسخلی ها شدیم، آن همه کلاس های دست ورزی و هنر و ورزش بردیم و آوردیم، چه شد؟ این بچه های خونین و مالین، اینها که ترسیده و لرزیده، خاکستر انفجار سرورویشان را گرفته انگار در امید و زندگی، راسخ تر هستند. انگار معنا حیات را بیشتر درک کرده اند. شاید برای نسل های بعدی، این پروتکل های تربیتی مان کارا نباشد. باید جدی فکر کنیم.

زهرآلودی مادر سه فرزند است، می گوید به گمانم مادرهای ایرانی باید پای درس مادران فلسطینی بنشینند که چطور به بچه هایشان هویت و امید دادند؛ که چطور بچه ها اینقدر پرشور و مؤمن به آرمان های آرض مقدس بزرگ شدند. که چطور همه سرمایه زندگی مردهایشان بر باد رفته و باز می گویند: همه اش فدای فلسطین. به گمانم این معلم های بلاگر، این معلم های خسته از بکن نکن وزارتخانه، این معلم های روتین بی قصه و نصیحت، باید سر کلاس معلم های غزه بنشینند و ببینند آنها حریت، امید و خودباوری را چگونه در خون و گوشت و پوست



ما امیدوار
کننده ترین
جمله های
زندگی مان را بعد
از زیارت امین الله
گفته ایم: و عوائد
المزیذ متواتره...
و مناهل الظماء
مترعه. این
روزها همه آن
امین الله ها از
پیش چشم مان
می گذرد و
باورمان نمی شود
که در ابتلاها، تنها
باشیم